



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۲۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملى دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)﴾

حکمت الهی حاکم بر سایر اسمای خداوند

بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد از باب «رَدُّ الْعَجْزِ إِلَى الصَّدْرِ» به آن مطالب آغازین این سوره برمی گردد که ناظر به مسئله معاد است. در بخش های ابتدایی این سوره بعد از چند قسم فرمود: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ﴾^۱ که حالا ﴿إِنَّمَا﴾ نوشته شده است ﴿لَصَادِقٌ * وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ در بخش پایانی هم دارد ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾، این ﴿يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ همان ﴿إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ است که در صدر این سوره آمده است.

چند سؤال مربوط به مسائل قبل است که خدای سبحان که جواد است بر اساس جود و حکمت، افراد را به بهشت ببرد یا به کمالاتی برساند درست است که ذات اقدس الهی جواد است، ولی مستحضرید که اسمای حسنی الهی بعضی عظیم هستند، بعضی اعظم هستند، هر کدام تحت تدبیر یک اسم برتری عمل می کنند. این بیان نورانی

امام سجاده (سلام الله علیه) در صحیفه نشان می‌دهد که همه اسمای فعلی خدای سبحان تحت تدبیر اسم «الحکیم» عمل می‌کند، حضرت در آن دعا دارد که ای خدایی که با هیچ توسلی با هیچ وسیله ای نمی‌شود که او کاری را برخلاف حکمت بکند با دعا با توسل با نذر با کارهای دیگر از خدای سبحان بخواهیم کاری را برخلاف حکمت انجام بدهد: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»^۱ با هیچ وسیله ای نمی‌شود از خدا بخواهیم کاری را برخلاف حکمت انجام بدهد، اگر دعایی کردیم مستجاب نشد حتماً خدای سبحان جبران می‌کند، چون دستی که به سوی خدا بلند شد خالی بر نمی‌گردد، ولی اگر همان شیء مصلحت بود همان را عطا می‌کند، نبود در جای دیگر جبران می‌کند. پرسش: آنهایی که از ما می‌پرسند که چرا ما دعا می‌کنیم مستجاب نمی‌شود ...

پاسخ: بله، چون سرّش آن است که یا دعا شرایطش را نداشت انسان از طرفی به قدرت خود تکیه کرد، از طرفی هم به پست و مقامش تکیه کرد، از طرفی به قوم و عشیره خود تکیه کرد، اگر مصلحت بود همان را انجام می‌دهد و اگر نبود حتماً چیزی در قبال او عطا خواهد کرد که جبران بکند و گرنه دستی که به طرف خدا بلند شد خالی بر نمی‌گردد، اگر دعا واقعاً دعا باشد خدا مستجاب می‌کند. گاهی می‌بینید که مثلاً کودکی با گریه و اشک و ناله از پدر مادر موتور می‌خواهد، این را با اشک و اخلاص می‌خواهد، ولی برای او مصلحت نیست، مصلحت هر کسی را ذات اقدس الهی برابر حکمت می‌داند. ما خیال می‌کنیم کسی که مُرد حالا از کمال محروم شد، این به جای خیلی بالاتر و بهتر و مرفّه‌تر می‌رسد. الان این شهدای آتش نشانی که همه ما را داغدار کردند، افسوس می‌خوریم گریه هم می‌کنیم؛ اما این طور نیست که اینها چیزی را از دست داده باشند و چیزی نگرفته باشند، ما که نمی‌دانیم فرشتگانی که آنجا به استقبال اینها رفته‌اند چقدر لذت می‌برند؟! این بخشی که در سوره مبارکه «یس» هست شهید سوره «یس» می‌گوید: ای کاش شما اینجا بودید و می‌دیدید اینجا چه خبر است و فرشتگان با ما چه کردند!

۱. الصحیفة السجادية، دعای ۱۳.

﴿يَا أَيَّتُهَا قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۱ الان اگر کسی صدای این شهدای آتش نشانی

را بشنود، می بیند که می گویند گرچه شما محبت کردید تلاش کردید، ولی ای کاش بودید و می دیدید که اینجا ملائکه با ما چه کردند! ما خیال می کنیم انسان که می میرد تمام می شود، در حالی که چندین بار به عرض شما رسید که انسان مرگ را می میراند نه بمیرد! این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در روز عاشورا همین بود. فرمود مرگ زیر پای شماست: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»^۲؛ مرگ پلی است که شما روی آن پا می گذارید. اگر ما بدانیم که این ملائکه با این شهدای آتش نشانی چه کرده اند؛ البته گریه برای این طرف است، ولی برای آن طرف نیست. این بیان نورانی را ائمه (علیهم السلام) فرمودند، فرقی بین بیانات اینها در احکام فقهی و احکام شهادت و جهاد و اینها که نیست. فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَّةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»^۳ اگر کسی قیام نکند نگذارد جایی آتش بگیرد یا نگذارد جایی را سیل ببرد، بهشت برای او لازم است، این را همین خاندان گفتند. ما از کجا می گوییم که نماز ظهر چهار رکعت است، قرآن که ندارد، این که عدل قرآن است این را گفته است؛ نماز مغرب سه رکعت است، نماز عشا چهار رکعت است، دین ما به همین بیان اهل بیت وابسته است. همان که گفت نماز ظهر چهار رکعت است، نماز عصر چهار رکعت است - معاذ الله - از خود که نگفت، اینها به الهام الهی به وسیله پیغمبر از ذات اقدس الهی دریافت کردند. همان که گفته نماز ظهر چهار رکعت است، نماز عصر چهار رکعت است، گفت اگر کسی جلوی آتش را بگیرد نگذارد جایی آتش بگیرد: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَّةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» از این طرف دلسوزی هست، گریه هست، اشک هست؛ اما آن طرف فرشتگان استقبالی اینها می آیند. ما حالا اگر جایی دیدیم دعای ما مستجاب نشد ما نباید بگوییم خدا دعا را مستجاب

۱. سوره یس، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. معانی الأخبار، النص، ص ۲۸۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۵.

نکرده، خدا مجیب بودن او جواد بودن او لطیف بودن او عطوف بودن او رؤوف بودن او تحت تدبیر «الحکیم» است. به هر حال ذات اقدس الهی دعا را ردّ نمی کند. این بیان نورانی امام سجاد یک مسئله کلامی است؛ یعنی خدا اسمای حُسْنایی دارد، او «مُجِيبُ الدَّعَوَات»^۱ هست، او «سَرِيعُ الْإِجَابَةِ»^۲ هست، او «سَرِيعُ الرُّضَا»^۳ هست؛ اما همه اینها تحت تدبیر «الحکیم» هستند: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ».

پرسش: ...

پاسخ: خودش حکیم است، ما که محدود نمی کنیم، ما که حکمت او را درک نمی کنیم. این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) این است که خدا «حکیم» است، خدا «قدیر» است، خدا «علیم» است، خدا «غنی» است؛ اما این اسمای که در «جوشن کبیر» و مانند آن آمده، اینها اگر بخواند عملی بشود در تحت مدیریت «الحکیم» تدبیر می شود: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»، بنابراین اگر خدای سبحان «جواد» است، جود او حکیمانه است.

مطلب دیگر این است که نعمت وجود را اگر کسی بگوید من نمی خواستم خداوند به من هستی بدهد. اولاً در آنجا کسی این تشخیص را نمی دهد. ثانیاً بر اساس این که ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۴ هر موجودی تسبیح گوی حق است، اگر ذات اقدس الهی به آن شیء خاص، هستی نمی داد، این چون اهل تسبیح و تقدیس بود، ممکن بود به خدا عرض کند، اگر به من هم هستی انسانی می بخشیدی من به کمال می رسیدم. در جواب این سؤال باید خدای سبحان او را موجود می کرد با اختیار، به او کمالات می داد تا معلوم بشود ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۵

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۱۳۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۶۰.

۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰.

۴. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۵. سوره انفال، آیه ۴۲.

بنابراین ممکن بود او آنجا اعتراض کند که اگر به من هستی می‌دادید من هم صالح و کامل می‌شدم، خدا به همه موجودات این را داد تا کسی اعتراض نکند، سؤال اعتراض انگیزی نداشته باشد و مانند آن.

شرط اسلامی شدن علوم

مطلب دیگر درباره علوم اسلامی و علم دینی بود که حالا فعلاً بحث آن نیست. دوتا مبحث بود که جداگانه شاید ده یا ده‌ها بار گفته شد. یک بحث در این است که آیا علم دینی داریم یا نداریم، یک؛ اگر علم دینی نداشتیم که هیچ! اگر علم دینی داریم، دینیّت علوم انسانی به چیست، دو. اگر کسی این دو فصل را تشخیص نداد، در درجه اوّل باید این دو فصل را برای او معنا بکنم تا متوجه بشود، بعد سؤال بکند.

فصل اوّل اینکه «علم الدّینی موجودٌ أم لا؟» آیا ما علم دینی داریم یا نه؟ آن کسی که ملحد است یا مشرک است می‌گوید علم دینی لغو است، علم دینی فسون و فسانه است، ما که علم دینی نداریم؛ اما آن که موحد می‌گوید چون علوم از یکدیگر متمایز هستند، یک؛ تمایز علوم به اغراض نیست، دو؛ به سنخه مسائل نیست، سه؛ به محمول مسئله نیست، چهار؛ به نسبت بین موضوع و محمول نیست، پنج؛ الا و لابد تمایز به موضوعات است، شش که همه اینها مراحل خاص خودش را دارد. اگر تمایز علوم به موضوعات است، علمی که موضوعش قول خدا یا فعل خدا بود، این صد درصد دینی است! علم تفسیر چرا دینی است، برای اینکه یک مفسّر می‌گوید خدا چنین گفت، خدای چنین گفت! فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و آسمان‌شناسی این همه علوم تجربی و ریاضی و نجوم و هیئت و طبّ و اینها چرا دینی است؟ برای این که خدا چنین کرد، خدا چنین کرد! علمی که موضوعش فعل خدا یا قول خدا باشد صد درصد دینی است، خواه عالم مشرک خواه عالم ملحد، خواه عالم کافر خواه عالم منافق؛ اما علم، علم دینی است، ما کاری با کفر و الحاد عالم نداریم. الان فقه، علم دینی است. حالا

ببینید اسرائیلی‌ها شیعه‌شناسی را در کشورهای دیگر دارند تدریس می‌کنند، قرآن را دارند تدریس می‌کنند، نهج‌البلاغه را دارند تدریس می‌کنند. علم، دینی بودن آن به موضوع آن است، نه به عالم و معلّم و مدرّس! پس ما علم غیر دینی در نظام هستی نداریم، این یک؛ اما علمی که موضوع آن فعل انسان است، نه فعل خدا؛ مثل علوم انسانی، مثل سیاست، اقتصاد، مدیریت، خوانندگی، نوازندگی، صنعت و نویسندگی، اینها علوم هستند که موضوع آنها فعل انسان است نه «فعلُ الله»، این می‌تواند دینی باشد، می‌تواند غیر دینی! اگر آن صنعت مطابق دستور دین بود می‌شود دینی، اگر آن هنر مطابق دستور دین نبود می‌شود غیر دینی، دو فصل یعنی دو فصل! فصل اول علمی است که موضوع آن فعل خدا است، همه این علوم دینی است؛ منتها اینها غرق در دین هستند نمی‌دانند مثل همان ماهی که در دریا می‌گوید دریا چیست، آب چیست؟ از زمین‌شناسی و اعماق زمین‌شناسی و معدن‌شناسی و دریاشناسی و ماهی‌شناسی و جانورشناسی تا سپهرشناسی، هزارها علم است که مربوط به نظام هستی است، موضوع همه اینها کار خدا است و همه اینها دینی است حالا یا قبول یا نکول! عالم یا کافر یا موحد، ولی علم، علم دینی است که تفسیر کتاب‌های دینی اعمّ از قرآن و تورات غیر محرّف و انجیل غیر محرّف و اینها همه آنها دینی است.

فصل دوم علمی است که موضوع آن فعل انسان است نه «فعل الله» مثل اقتصاد، مثل سیاست و مثل هنر مثل حکومت و امثال آن، اینها می‌تواند دینی باشد، می‌تواند غیر دینی! اگر خواستیم دینی باشد باید با آن بخش اول و فصل اول هماهنگ باشد.

پرسش: راجع به علم دینی این سؤال مطرح می‌شود که دانشمندان علوم تجربی در واقع ارتباط این علوم را با مبدأ و معاد قطع کردند.

پاسخ: کار به عالم نداریم علم، دینی است.

پرسش: ولی ره آوردشان بعضی وقت‌ها مطابق با دین نیست.

پاسخ: نه، حالا ره آورد آنها که مطابق با دین است صد درصد، اگر درست فهمیده باشند؛ اما کاری که انجام می‌دهند آن وارد فصل دوم است. در دینی بودن علم، در تمایز علم ما کاری با معلّم نداریم، تمایز علوم به تمایز موضوعات است نه به تمایز مدرّس، معلّم و مؤلّف. اگر این علم، موضوع آن فعل خدا است این علم، موضوع آن فعل خدا است ولو آن مدرّس، آن معلّم کافر باشد، ولی علم، علم دینی است؛ اما علومی که موضوع آن فعل انسان است ولو معلّم آن، مدرّس آن مسلمان باشد معیار نیست.

پرسش: فعل بشر هم مگر تحت قضا و قدر الهی است؟

پاسخ: بله قضا و قدر هست؛ اما بشر کدام آن را انتخاب بکند؟ یک وقت است که در مسیر قضا و قدر الهی است یک وقت است که «يُحَرِّفُونَ كَلِمَ اللَّهِ» است، این «يُحَرِّفُونَ كَلِمَ اللَّهِ» دیگر نمی‌تواند دینی باشد. یک وقت است که دین می‌گوید اگر کسی در اثر گرانی یا تورّم یا تحریم کوتاه آورد، حکومت اسلامی «فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُوَدِيَ دِينَ»^۱ ما این را بگذاریم کنار و ببریمش زندان، این دین در کتاب «قرض»، نه کتاب «دین» ما در فقه کتاب «دین» نداریم، چون «دین» حساب و کتابی ندارد، علم نیست هر کسی مال مردم را تلف کرده بدهکار است، نسبه خرید بدهکار است، سلفی خرید بدهکار است، دین حساب و کتابی ندارد قرض است که علم است و فقه است و کتاب خاص دارد در فقه به نام «کتابُ القرض» ایجابی دارد، قبولی دارد، شرایطی دارد. این روایت در کتاب قرض هست که اگر کسی در اثر تحریم، رکود یا علل و عوامل پیش‌بینی نشده، بدون تقصیر بدهکار بود «فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُوَدِيَ دِينَ» ما نه تنها به این عمل نکردیم و نمی‌کنیم، او را به زندان هم می‌بریم. این علم می‌شود علم غیر دینی، حالا عالم آن، معلّم آن، نویسنده آن ممکن است مسلمان باشد، غرض این است که تمایز علوم به تمایز موضوعات

۱. رک: وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۶.

است؛ یک، اگر علمی موضوع آن «فعل الله» باشد یا «قول الله» بود، صد درصد دینی است؛ این دو، معلم او یا کافر یا ملحد یا مشرک یا متقی یا موحد، تمایز علوم که به تمایز معلّم نیست، تمایز علوم که به تمایز مدرّس نیست. مرحله بعدی اگر علمی موضوع آن فعل انسان بود این می تواند دینی باشد می تواند غیر دینی باشد، انسان که معصوم نیست. انواع و اقسام هنر، انواع و اقسام صنعت، انواع و اقسام سیاست، انواع و اقسام اقتصاد، همه اینها می توانند هم دینی باشند هم غیردینی، علوم انسانی الا و لابد دینی نیست ولو انسان آن مسلمان باشد. علم را که با مدرّس و استاد و معلّم نمی سنجند، علم را با موضوع و محمول می سنجند.

پرسش: اگر موضوع «فعل الله»، «قول الله» بود، ولی محمول فعل و قول بشر بود

پاسخ: مگر فعل خدا منتظر محمول شماست؟ فعل خدا وصف خود را دارد، زمین یا متحرک است یا ساکن، ما که نباید بگردانیم. آسمان یا متحرک است یا ساکن، سرّ شمس این است، سرّ قمر این است، شمس و قمر تعامل آنها این است! مگر او منتظر است که ما به او نور بدهیم؟! او منتظر فرمایش ما نیست، او منتظر محمولاتی است که خدا به او داده است. موضوع اگر فعل خدا است، محمول عَرَضِ خاصّ خودش را دارد؛ اما کارکرد بشر بر اساس افعال خدا موضوعی است جدا که «له محمول آخر»، این می تواند هم دینی باشد هم غیردینی باشد، حالا اگر کسی از مواد اولیه بمب می سازد، این ساختن بمب، فعل انسان است نه «فعل الله» آن ذرات را خدا آفریده است به ما هم گفته که این گونه ترکیب نکن که مواد سوخت و سوز و انفجاری بشود. بشر آمده است یک ترکیب نامیمونی درست کرده به نام بمب، این فعل بشر است، آن ذرات را ذات اقدس الهی خلق کرده که آن ذرات اثر خود را «عند الوساطة» دارند، اثر خودشان را «عند التركيب» دارند. به ما گفتند این ترکیب را نکن، انسانی که از این ذرات بمب ساخته است این فعل انسان است که می شود محرّم و غیردینی.

پرسش: در ﴿إِذَا تَدَايْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾^۲ پس مراد از این «دین» چیست؟

وجه تمایز دین با قرض و بیع

پاسخ: این دین قرض نیست، یکی از مصادیق آن قرض است؛ اما کسی که «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» نسبه خرید «فهو له ضامن»، سلف فروخت «فهو له ضامن»، تصادف کرد ديه دارد «فهو له ضامن»، اينها در مجموعه «دین» است. قرض یک ایجاب و قبولی دارد؛ مثل همین ﴿إِذَا تَدَايْتُمْ﴾ قرض است. ما یک قرض داریم که کتاب فقهی علمی خاص خودش را دارد، ایجاب دارد، قبول دارد، زمان پرداخت آن باید مشخص بشود و یک «دین» داریم، «دین» گاهی منطبق بر قرض است که «حصلت المطلوب»، گاهی مال کسی را از بین برده تصادفی کرده است و قتل خطئی کرده است و تصادف بود عمدی بود غیر عمدی بود، بدهکار است به کسی، این می شود «دین»: «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»، «علی الید ما اخذت حتی تؤدی»، اینها برای «دین» است که اینها علم و کتاب خاص ندارد، اول تا آخر فقه ممکن است خودش را نشان بدهد؛ اما «کتاب القرض» حسابی دارد، کتابی دارد، ایجابی دارد، قبولی دارد، شرایطی دارد؛ مثل «کتاب البیع» است، «کتاب البیع» حساب و کتابی دارد، «اجاره» حساب و کتابی دارد، «قرض» حساب و کتابی دارد، عقد است، ایجاب دارد قبول دارد شرطی دارد؛ اما «دین» یک چیز مطلق است. غرض این است که اگر خواستید این روایت را پیدا کنید، به دنبال «دین» نگردید، ما چنین بابی به نام کتاب «دین» نداریم. کتاب قرض را ببینید دارد امام باید این قرض ها را پردازد، چون خدای سبحان یکی از افرادی که جزء مصارف صدقات واجب است «غارمین» قرار داده است، «غارم»؛ یعنی بدهکار؛ یعنی مقروض، کسی که مقروض است باید قرض او را امام مسلمین بدهد، نداریم حالا عذرخواهی می کنیم، دیگر

زندان چرا؟ این بانک‌ها تا اسلامی نشود، دیگر ممکن نیست ما اقتصاد مقاومتی داشته باشیم، کمر اقتصاد را ربا خم کرده است. فرمود در جنگ با خدا هستید، «فاذنوا بحرب من الله» این کمرشکن است، «فاقرة الظهر» است، این اقتصاد با ربا، با بانک ربوی، با حکم ده درصد سود، بیست درصد سود سامان نمی‌پذیرد.

نقد کلام آلوسی در تفسیر ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ...﴾

اما مسئله ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ جناب آلوسی در روح المعانی بین اراده تشریع و تکوین فرق نگذاشته است،^۳ گفته است که این ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ معنای آن این نیست که خدا اراده کرده است ما عبادت بکنیم، چون اگر اراده بکند: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^۴ اما اینکه گفت «لام»، «لام» غایت است، «لام» غرض است، این طور معنا می‌کند می‌گوید اگر کسی یک بدن خیلی سالم قدرتمند و نیرومندی داشته باشد، می‌گوید این بدن برای کشتی‌گیری خلق شده است، برای مسارعه و کشتی‌گیری خلق شده است، انسان چون امکانات معرفتی دارد و عقل و شعور دارد، انسان برای عبادت خلق شده است؛ مثل اینکه می‌گویند آن بدن برای کشتی‌گیری خلق شده است، این تنزل قرآن است، وقتی قرآن را به دست کسی می‌دهید که در اهل بیت را بست، این گونه معنا می‌کند. این باید بین اراده تشریعی و تکوینی فرق بگذارد، در روایت ما فراوان است، در آیات ما فراوان است. خدای سبحان دوتا اراده دارد: یک وقت اراده می‌کند خودش این کار را انجام بدهد، این ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ تخلف‌ناپذیر است، چون سراسر عالم سپاه و ستاد او هستند، آن وقت فرض ندارد که خدا اراده بکند چیزی را انجام بدهد و انجام نگیرد. خود آن شیء سرباز حق است، آسمان و زمین جنود الهی هستند، فرض ندارد نه اینکه مفروض، محال است، این فرض، محال

۳. روح المعانی، ج ۷، ص ۴۵۳.

۴. سوره یس، آیه ۸۲.

است، چون کلّ عالم سپاه الهی هستند، منتظر هستند که او چه چیزی دستور می‌دهد: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۵ ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۶ اگر همه منتظر هستند که فرمان او را گوش بدهند، او اگر دستور داد، چه کسی جلوی آنها را می‌گیرد؟ خارج از حوزه خلقت که چیزی نیست، داخل در حوزه خلقت همه سرباز و آماده باش هستند، ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾، ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ این گونه از آیات نشان می‌دهد که همه تابع هستند؛ لذا ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ خطابى است که مخاطب آفرین است، ما خطابات عرفی داریم تا مخاطب نباشد خطاب نیست، خطابات عرفی این است؛ اما خطابه تکوینی مخاطب آفرین است، این «کن»، «یکون» آفرین است، این باش! آن شیء را هست می‌کند، یک چنین خدایی است و اراده تکوینی است؛ اما اراده تکوینی آنجا است که خدا به فعل خودش اراده بکند، یک اراده تشریعی دارد که خدا اراده می‌کند ما کاری را با اختیار انجام دهیم، ما را هم که مختار آفرید، فرمود: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۷ این هم بهشت، این هم جهنم! کمال شما هم در این است که با اختیار و آزادی به جایی برسید، من اراده کردم وضو را که شما با اختیار خود انجام بدهید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾^۸ اراده کرده است که زید با اختیار خود این کار را انجام بدهد، آن وقت اختیار زید می‌شود ضروری، «مختار بالضروره» است، زید «مجبور بالاختیار» است، ما همین‌طور هستیم، ما مجبور هستیم آزاد باشیم، هیچ کس نمی‌تواند بگوید من نمی‌خواهم آزاد باشم، من نمی‌خواهم با اختیار کار کنم؛ یعنی اگر کسی در این هفت میلیارد بخواهد بگوید من می‌خواهم کاری بکنم بدون اراده، این محال است، طنز هم بخواهد بکند، شوخی هم بخواهد بکند، سفهی هم بخواهد حرف بزند اراده می‌کند.

۵. سوره فتح، آیه ۴.

۶. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۷. سوره کهف، آیه ۲۹.

۸. سوره مائده، آیه ۶.

پرسش: در قرآن نمی‌توانیم بگوییم که لفظ، عام است برای اراده اکثر؟

پاسخ: نه، قرینه با خودش است. اکثر و عقل با خودش است. فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا﴾ خودش بخواد انجام بدهد، این ﴿أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اما ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾^۹ اراده کرد شما این کار را انجام بدهید شما را هم که مختار آفرید، فرمود: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ﴾ انسان مجبور است آزاد باشد، نه مجبور است کار بکند. اگر گناه کرد از روی آزادی است، ثواب کرد از روی آزادی است، انسان نمی‌تواند بگوید من می‌خواهم آزاد نباشم، من می‌خواهم مختار نباشم، این محال است. همان‌طوری که دوتا دوتا پنج تا محال است، مجبور بودن انسان هم محال است، انسان «بالضَّرُورَةِ» آزاد است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^{۱۰} اینها نصوص کمالی است، چون کمال انسان در آزادی او است، فرمود تو حق را بگو، بیان کن و تحلیل بکن: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ راه بهشت هم مشخص است راه جهنم هم مشخص است، پس او اراده تکوینی دارد، در صورتی که به کار خودش اراده بکند ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است، یک اراده تشریعی دارد، اراده تشریعی یعنی اینکه انسان اراده کرده است که با اختیار خود این کار را بکند، گاهی قبول گاهی نکول! این ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ را می‌خواهد بگوید، نه این که انسان را با عقل و شعور خلق کرده تا کسی بگوید این بدن برای عبادت کردن شایسته است؛ مثل این که یک انسان نیرومندی باشد ما بگوییم این بدن برای کشتی‌گیری آماده است، به تعبیر ایشان «للمسارعة» آماده است؛ اما آنکه در نحو و امثال نحو است، گاهی اینها فاعل را با مفعول اشتباه می‌کنند. وقتی کسی می‌گوید: «قعدت عن الحرب جُبْنًا» این جُبْن را مفعول می‌داند باید بداند این جَبْن فاعل است نه مفعول، ترس این شخص را وادار می‌کند که فرار کند؛ منتها فاعل میانی است نه فاعل اوّلی، آن شیر که حمله کرده است در

۹. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۱۰. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

این شخص خوف ایجاد کرده است این ترس، این شخص را می‌دواند «حفظاً للنفس». اینکه می‌گویند «مفعولٌ له» حصولی داریم، این مفعول نیست، این فاعل است، این شخص را می‌دواند، ترس است که او را می‌دواند، اگر بخواهد به جای امن برسد «مقصود بالعرض» است، «مقصود بالذات» آن رهایی از خطر است. اینکه گفته می‌شود: «از شافعی نپرسید امثال این مسائل»، اینها علت هستند، آن شیری که دارد حمله می‌کند علت دور است، این ترس علت غریب است که این شخص را می‌دواند، این خوف باعث فرار این شخص است، این مبدأ فاعلی است، مفعول نیست تا شما بگویید «مفعولٌ له» است و امثال آن.

خلط میان تشریع و تکوین در کلام آلوسی

پس ﴿خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ﴾ این اراده، اراده تشریعیه است؛ یعنی خدای سبحان از ما خواست که با اراده و تصمیم خود راه حق را طی کنیم، بعد هم فرمود آزاد هستید! من کار شما را نمی‌خواهم، می‌خواهم شما مختارانه این کار را انجام بدهید. این حرف را گرچه با این بیان جناب زمخشری در کشاف و سایر متفکران معتزله این طوری ندارند، ولی به هر حال او فهمیده که چه می‌خواهد بگوید؛ اما خیلی فاصله است بین زمخشری و حرف آلوسی که اصلاً تو راه نیست ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، بعد می‌فرماید ما هیچ چیزی از شما توقع نداریم کاری هم از شما نمی‌خواهیم ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا﴾ ما نه کاری از شما می‌خواهیم نه اطعامی می‌خواهیم که به ما بدهید، به دیگری بدهید. تمام مار و عقرب‌های عالم پرونده دارند نزد من و عائله من هستند. این آیه شش سوره مبارکه «هود» که بارها شنیدید همین است، فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^{۱۱} با «علی» هم تعبیر کرده است، فرمود شما چه کار دارید آن خرس قطبی که شش ماه باید بخوابد آن حرام گوشت است نجس العین است، این عائله من است، من طرزی او را تربیت می‌کنم، طرزی هدایت می‌کنم،

۱۱. سوره هود، آیه ۶.

طرزی تامین می‌کنم که این غذای شش ماهه را تامین بکند و شش ماه هم در برف بخوابد، همه اینها عائله من هستند، من موظف هستم و خودم را موظف می‌دانم که به این مارها، به این عقرب‌ها، به این خرس‌ها و اینهایی که نجس العین هستند روزی برسانم، ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ با «علی» هم تعبیر کرده است، این خداست! فرمود ما از شما توقعی نداریم، این راه است و این چاه، شما این راه را بگیرید و در مسیر حق باشید تمام کارهای شما باید در مسیر هم باشد چه توصلی چه تعبدی، این می‌شود عبادت، جزء عبادت هم کاری که از شما نمی‌خواهیم. جزء عبادت معنایش این نیست که جزء نماز و روزه، نخیل! ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ راهی هم که می‌روید، کاری هم که می‌کنید، حرفی هم که می‌زنید همه شئون باید «لله» باشد نه بیراه برویم نه راه کسی را ببندیم، این می‌شود عبادت! آن توصلی‌های ما هم چون حرام نیست در مسیر دستور حق است، فرمود این کار را بکن آن کار را نکن، همه کارها که عبادی نیست. فرمود: ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ﴾ چرا؟ برای اینکه نه تنها رازق است، بلکه رزاق است ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ﴾، یک؛ ﴿ذُو الْقُوَّةِ﴾ هم است، دو؛ ﴿الْمَتِينُ﴾ و مقتدر هم است، سه؛ قدرتش با متانت و استحکام است.

قطعی بودن وعده و وعید الهی

اما در پایان به همان صدر سوره برمی‌گردد. فرمود ما قصه عاد را گفتیم ثمود را گفتیم قوم نوح را گفتیم خطرات آنها را گفتیم اینها که فعلاً هستند و کج‌راهِ می‌روند باید بدانند ما از چاه عذاب آب در می‌آوریم، «ذَنُوب»؛ یعنی آن دلو پر، قبلاً به قوم عاد و ثمود دادیم، پیش از عاد و ثمود به قوم نوح دادیم، سهم اینها دلو است که خواهیم داد: ﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾، «ذَنُوب»؛ یعنی دلو پر آب و از آن جهت که پایان و ذَنَب و دنباله این طناب بسته است، به آن «ذَنُوب» می‌گویند. «ذَنَب» از آن جهت که دنباله

کارهای دیگر است به او «ذنب» می‌گویند یا ذنبی هم به همراه او است؛ مثل اوبر. آخر این طناب، این دلو بسته است در ذنب و دنباله این طناب، دلو را می‌بندند و یادآوری کرده است جریان قلیب بدر را که کفار را در چاه انداختند. فرمود عذابی به وسیله این دلوها ما از چاه در می‌آوریم و می‌چشانیم؛ به قوم نوح چشانیدیم، به قوم عاد چشانیدیم، به قوم ثمود چشانیدیم، به شما هم می‌چشانیدیم ﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ﴾ چون همه گفتند که ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ﴾ همه هم همین طور هستند «الکفر ملة واحدة»^{۱۲} آنها هم همین طور هستند ﴿فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ حالا یا زود یا دیر. یک وقت گاهی انسان اشکال می‌کند که همه انبیا که آمدند مردم به آنها گفتند: ﴿سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ﴾ به حضرت آدم که نگفتند. اگر ثابت بشود که حضرت آدم، رسول بود نه نبی، آن وقت این سؤال مطرح است. ثانیاً آن وقت کسی نبود تا به حضرت آدم یک چنین حرفی را بزند؛ لذا اگر آنجا به عنوان یک اصل کلی بیان کردند و وجود مبارک حضرت آدم مشمول این اصل نبود منافاتی ندارد ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ صدر این سوره مبارکه «ذاریات» این بود که ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا * فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا * فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا * فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمْرًا﴾ با این چند سوگند ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾، این «رد العجز الى الصدر» که اگر صنایع بدیعی است، در پایان همین سوره مبارکه «ذاریات» آیه شصت آمده است: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾؛ همان روزی که برای مؤمنان وعده است برای کفار، وعید است، فرمود اینها عجله نکنند گرفتار آن دلوی از عذاب خواهند شد که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله رب العالمين»

